



حضرت امام سپس به رد کبرای دلیل می‌پردازند:

« وعن الكبرى: بأنّ تعيّن الرجوع إلى الأقرب، إن كان لأجل إدراك العقل تعيّنّه جزماً - بحيث لا يمكن للشارع التعبد بخلافه، ولو ورد دليل صريح على خلافه فلا بدّ من طرحه - فهو فاسد؛ لأنّ الشارع إذا رأى مفسدة في تعيّن الرجوع إلى الأعلّم، أو مصلحة في التوسعة على المكلف، فلا محالة يرخّص ذلك من غير الشبهة الموضوعيّة، كتجويز العمل بخبر الثقة وترك الاحتياط.

نعم، لو علمنا وجداناً: بأنّ الشارع لا يرضى بترك الواقعيّات، فلا يمكن معه احتمال تجويز العمل بقول العالم، ولا بقول الأعلّم، بل يحكم العقل بوجوب الاحتياط ولو مع اختلال النظام، فضلاً عن لزوم الحرج.

لكنّه خلاف الواقع، وخلاف المفروض في المقام، ولهذا لا أظنّ بأحد ردّ دليل معتبر قام على جواز الرجوع لغير الأعلّم، فعليه كيف يمكن دعوى القطع بلزوم تعيّن الأقرب، مع احتمال تعبد في المقام ولو ضعيفاً؟! »^۱

توضیح:

۱. [اگر پذیرفتیم نظر اعلم اقرب الى الوقع است، می‌توان گفت: دلیلی نداریم که اقرب الى الوقع حجت است]
۲. چرا که: اینکه باید به سراغ اقرب الى الوقع رفت، یا به این جهت است که حکم عقل مستقل چنین حکم می‌کند (به گونه‌ای که شارع نمی‌تواند آن را ردع کند و لذا اگر دلیل شرعی آمد باید آن را طرح کرد)
۳. که این سخن باطل است چرا که ممکن است شارع به هر جهت رجوع به غیر اعلم را تجویز کند (در شبهات موضوعیه که تجویز کرده است، شارع ممکن است در شبهات حکمیه هم تجویز کند)
۴. چنانکه عمل به خبر واحد اقرب الى الوقع نسبت به احتیاط نیست، ولی شارع آن را تجویز کرده است.
۵. البته اگر بتوانیم احراز کنیم که شارع ترک واقع را نمی‌پذیرد، در این صورت شارع نمی‌تواند عمل به قول اعلم و قول غیر اعلم را تجویز کند، بلکه باید - حتی اگر موجب اختلال نظام شود - احتیاط را واجب کند
۶. و البته چنین احرازی در میان نیست و لذا هیچکس اگر دلیل معتبری بر حجیت قول غیر اعلم موجود باشد، آن را رد نمی‌کند.
۷. پس ملاک عقلی در میان نیست و لذا نمی‌توان کبری را پذیرفت (کبری: اقرب الى الوقع را باید عمل کرد) چرا که احتمال دارد شارع از باب تعبد، حجیت قول غیر اعلم را پذیرفته باشد.

۱. همان، ص ۱۰۷



حضرت امام سپس به فراز دیگری از کلمات مرحوم اصفهانی توجه می‌دهند و آن را هم رد می‌کنند.

«ومما ذكرنا يظهر النظر في كلام بعض أهل النظر، حيث قال ما ملخصه: أن القرب إلى الواقع إن لم يلحظ أصلاً، فهو منافع للطريقة، وإن كان بعض الملاك، وهناك خصوصية أخرى تعبديّة، فهو غير ضائر بالمقصود؛ لأنّ فتوى الأعلّم حينئذٍ مساوية لغيرها في جميع الخصوصيات، وتزيد عليها بالقرب، سواء كانت تلك الخصوصية التعبديّة جزءاً المقتضى، أو شرطاً جعله أمارّة، فتكون فتوى الأعلّم متعيّنة؛ لترجيحه على غيره بالملاك الذي هو ملاك الحجّة.»^۱

توضیح:

۱. مرحوم اصفهانی می‌فرماید: اگر قائل شویم -چنانکه همه پذیرفته‌اند- که نظر فقها «طریقت» دارد، یا تمام ملاک، طریقت است که در این صورت نظر اعلّم، طریق قرب است و یا ملاک عبارت است از «طریقت + یک خصوصیت دیگر» در این صورت باز هم این ملاک در اعلّم، اقوی است چرا که آن خصوصیت دیگر در اعلّم و غیر اعلّم موجود و یکسان است و طریقت در اعلّم بیشتر است.

۲. فرقی هم نمی‌کند، آن خصوصیت دیگر (که تعبدی لحاظ شده است) جزء مقتضی باشد و یا «شرط اماره شدن قول مجتهد» باشد.

حضرت امام سپس به این اشکال پاسخ می‌دهند:

«وفيه مواقع للنظر:

منها: أن الخصوصية التعبديّة لا يلزم أن تكون جزءاً المقتضى، ولا شرط التأثير، بل يمكن أن تكون مانعة عن تعيّن الأعلّم، كالخصوصية المانعة عن الإلزام بالاحتياط الموجبة لجعل الأمارات والاصول، من غير لزوم الموضوعيّة.»^۲

توضیح:

۱. خصوصیت، ممکن است شرط یا مقتضی نباشد، بلکه مانع باشد (مانع از اینکه تقلید اعلّم متعیناً واجب شده باشد)

۲. مثل خصوصیتی که مانع از وجوب احتیاط شده است و باعث جعل حجیت برای امارات شده است.

۳. پس می‌توان به حجیت قول غیر اعلّم (مثل امارات) قائل شد و قائل به موضوعیت هم نشد (و به طریقت قائل بود)

^۱. همان، ص ۱۰۸

^۲. همان، ص ۱۰۹

ما می‌گوییم:

می‌توان بر استدلال حضرت امام در رد کبرای بحث اشکال کرد که: «اینکه شارع می‌تواند در موردی به سبب مصلحت تسهیل و یا مفسده‌ای حکم به جواز تقلید غیر اعلم بدهد، به معنای عدم حکم عقل نیست، چرا که حکم عقل می‌تواند به معنای «وجوب رجوع به اقرب لولا المانع» باشد (یعنی لو خلی . طبعه چنین حکمی مستقر است و چنین اقتضایی در آن موجود است ولی ممکن است به عللی از آن منع شود. و لولا المانع حکم به قوت خود باقی است.

اشکال مرحوم خوئی بر اقریبیت

«و یرد علی ذلک: أن المراد بالأقربیه إن کان هو الأقربیه الطبعیه و الاقتضائیه بمعنی أن الأعلّم من شأنه أن تكون فتواه أقرب إلى الواقع من فتوی غیره، فالصغری صحیحہ و الأمر كما ادعی إلّا أنه لا کبری تنطبق علی تلك الصغری، حیث إن الأقربیه الطبعیه لم تجعل ملاکاً للتقلید و لا لوجوبه. و إن أريد بالأقربیه، الأقربیه الفعلیه بأن تكون الفتیا الصادره عن الأعلّم أقرب إلى الواقع بالفعل بالإضافة إلى فتوی غیر الأعلّم، فالصغری غیر مسلمة و لا مثبت لدعوی الأقربیه، إذ لا یمکن أن یقال: إن فتیا الأعلّم أقرب إلى الواقع مطلقاً..... هذا ثمّ لو تنزلنا عن ذلك و بنینا علی أن فتوی الأعلّم أقرب من فتوی غیره، إلّا أنّا نطالب الدلیل علی أن الأقربیه مرجحه، و لم یقم أى دلیل علی أن الملاک فی التقلید و وجوبه هو الأقربیه إلى الواقع، إذ العناوین المأخوذه فی لسان الأدلة کعنوان العالم و الفقیه و غیرهما صادقۀ علی کل من الأعلّم و غیر الأعلّم و هما فی ذلك سواء لا یختلفان و هذا یمکن فی الحکم بجواز تقلیدهما. و علی الجملة أن الأقربیه كما أنها لیست مرجحه فی الروایتین المتعارضتین و من هنا قد تعارض الصحیحۀ مع الموثقه، و لا فی البینتین المتناقضتین لوضوح أن إحداهما لا تتقدّم علی الأخری بمجرد كونها أقرب إلى الواقع كما إذا كانت أوثق من الأخری مع أن حجیه الطرق و الأمارات من باب الطریقیه إلى الواقع، فکذلك الحال فی الفتویین المتعارضتین كما عرفت.»^۱

توضیح:

۱. اگر مراد آن است که اقتضای اعلمیت اقریبیت الی الواقع است، سخن درست است ولی دلیلی نداریم که بگوید آنچه «علی القاعده اقرب الی الوقع است» حجت است.
۲. و اگر مراد آن است که هرچه اعلم می‌گوید بالفعل اقرب الی الوقع است، این سخن غلط است.

^۱ . التنقیح، ج ۱، ص ۱۱۸

۳. و اگر بپذیریم که فتوای اعلم بالفعل اقرب الی الوقع است، اما دلیلی نداریم که بگویید ملاک وجوب تقلید، اقربیت الی الوقع است. چرا که:
۴. آنچه در لسان ادله مطرح است که تقلید را اجب کرده است عنوان «عالم» یا «فقیه» است. و این عناوین بر اعلم و غیر اعلم صدق می‌کند
۵. در روایات هم روایت صحیحہ (اقرب الی الواقع) و روایت موثقہ (غیر اقرب) معارضه می‌کند و در بینہ‌ها هم تعارض بین اقرب و غیر اقرب برقرار است.
۶. در حالیکہ حجیت روایات و بینات هم از باب طریقت است.